



درس خارج فقه نظام سیاسی آیت الله اراکی رحمته الله

عنوان درس:	فقه نظام سیاسی	جلسه ۴۹	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۱/۱۸
عنوان فرعی ۱	اجرای عدل؛ اولین وظیفه رهبری			
عنوان فرعی ۲	عدل سیاسی			
عنوان فرعی ۳	مبحث دوم: اصول حاکم بین رابطه ولیّ عام با مدیران			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش			

بحث ما در اصول حاکم بر رابطه بین حاکم و عامه مردم در حکومت اسلامی بود که البته این بحث ذیل همان بحث عدل سیاسی است که همچنان ادامه دارد. گفتیم رابطه بین مردم و حاکم، رابطه عبودیت لله است و به همین نکته بین حاکم و محکوم، در برابر قانون برابری وجود دارد یعنی هر دو عبد لله هستند و چنین نیست که حاکم فوق قانون باشد؛ بلکه او نیز مانند عامه مردم، خاضع دستور و فرمان الهی است و قانون بر او حاکم است. آیاتی را در این عرصه مورد بررسی قرار دادیم و به روایات رسیدیم، دسته اول از روایات را نیز خواندیم که رابطه عبودیت بین انبیا و رسل با خدای متعال را بیان می کرد. و گفتیم این رابطه عبودیت بین رسل و خدا، در اوصیای رسل نیز وجود دارد.

دسته دوم آیات و روایاتی است که اساساً عبادت را به اطاعت محض خدا تفسیر کرده و در مقابل شرک به معنای اطاعت از غیر خدا تفسیر می کنند؛ آیات در این رابطه فراوان است که ما به دو آیه اشاره می کنیم:

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ يَدْرِكُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»^۱؛

و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده، نخورید! این کار گناه است؛ و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند، تا با شما به مجادله برخیزند؛ اگر از آنها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود!

این «أَطَعْتُمُوهُمْ» هم به «شیاطین» بر می گردد و هم به «اولیاء شیاطین» بر می گردد. شاهد ما این است که اطاعت از شیاطین در اینجا، شرک تلقی شده است. در جای دیگر می فرماید:

«أَمَرَ أَهْلَهُ إِلَى كَيْفِ بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»^۱؛

آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟!

که در این آیه از عبادت شیطان نهی شده که این عبادت، همان اطاعت است؛ زیرا مشخص است که کسی که سجده شیطان نکرده و نمی خواسته بکند؛ بلکه مراد همان اطاعت است.

در آیه کریمه دیگر خداوند می فرماید:

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»^۲؛

و بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند!

در روایت آمده:

«شِرْكُ طَاعَةٍ وَلَيْسَ شِرْكُ عِبَادَةٍ»^۳؛

عبادت در این روایت به معنای عبادت عرفی است که در عرف مردم یعنی عرفی که بنی امیه ساختند، عبادت را منحصر به سجود و رکوع کردند و اینجا که حضرت می فرماید «لَيْسَ شِرْكُ عِبَادَةٍ»؛ یعنی شرک سجود و رکوع نیست و این یکی از اختلافات اساسی بین مکتب اهل سنت و مکتب اهل بیت است که در مکتب اهل بیت، اصرار بر این شده است که عبادت به معنای اطاعت است نه به معنای سجود و رکوع تنها.

همچنین در سوره شعرا وقتی فرعون بر حضرت موسی عليه السلام منت می گذارد و می گوید تو نزد ما بزرگ شدی و ما ولی نعمت تو هستیم، حضرت موسی عليه السلام در جواب چنین می گوید:

«وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۴؛

آیا این منتهی است که تو بر من می گذاری که بنی اسرائیل را برده خود ساخته ای؟! «

که «عَبَّدْتُ» یعنی آنها را برده خود ساختی و وادار کردی که تو را اطاعت کنند؛ نه اینکه مراد سجده باشد؛ کسی که برای فرعون سجده نمی کرد.

خلاصه در آیات کریمه قرآن و حتی در لغت «العبادة» به معنای «طاعة» است. روایات متعددی نیز در این زمینه وجود دارد:

۱. سوره یس: ۶۰.

۲. سوره یوسف: ۱۰۶.

۳. تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۳۵۸.

۴. سوره شعراء: ۲۲.

مرحوم کلینی روایت می‌کند:

قَالَ عِيسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ 'لَا بِي عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْعِبَادَةُ؟ قَالَ: حُسْنُ النِّيَّةِ بِالطَّاعَةِ مِنَ الْوُجُوهِ الَّتِي يُطَاعُ اللَّهُ مِنْهَا أَمَّا إِنَّكَ يَا عِيسَى لَا تَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَعْرِفَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا مَعْرِفَةُ النَّاسِخِ مِنَ الْمَنْسُوخِ قَالَ فَقَالَ أَلَيْسَ تَكُونُ مَعَ الْإِمَامِ مُوْطِنًا نَفْسَكَ عَلَى حُسْنِ النِّيَّةِ فِي طَاعَتِهِ فَيَمُضِي ذَلِكَ الْإِمَامُ وَيَأْتِي إِمَامٌ آخَرُ فَيُؤْطِنُ نَفْسَكَ عَلَى حُسْنِ النِّيَّةِ فِي طَاعَتِهِ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ هَذَا مَعْرِفَةُ النَّاسِخِ مِنَ الْمَنْسُوخِ^۱؛

عیسی بن عبدالله به امام صادق علیه السلام عرض کرد: قربانت، عبادت چیست؟ فرمود: نیت خوب داشتن به عبادت از راهی که خدا از آن راه اطاعت شود، همانا ای عیسی! مؤمن نباشی تا آنکه ناسخ را از منسوخ تشخیص دهی (تا به ناسخ عمل کنی و منسوخ را کنار گذاری). عرض کردم: قربانت تشخیص دادن ناسخ از منسوخ چیست؟ فرمود: مگر نه اینست که با امامی هستی و با حسن نیت به اطاعتش تصمیم می‌گیری، سپس آن امام در می‌گذرد و امام دیگر می‌آید و تو با حسن نیت به اطاعت او تصمیم می‌گیری؟ عرض کردم: چرا، فرمود: همین تشخیص ناسخ از منسوخست.

عبادت، به معنای اطاعت با حسن نیت است، و اطاعت از روی اکراه و اجبار، عبادت نیست؛ لذا اطاعت منافقین، که اطاعت ظاهری است، عبادت نیست.

همچنین مرحوم کلینی روایت می‌کند:

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَدِّ الْعِبَادَةِ الَّتِي إِذَا فَعَلَهَا فَأَعْلَمَهَا كَانَ مُؤَدِّيًا فَقَالَ حُسْنُ النِّيَّةِ بِالطَّاعَةِ»^۲؛

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره اندازه عبادتی که چون کسی انجام دهد، وظیفه خود را انجام داده باشد؟ فرمود: حسن نیت به طاعت است.

ظرافت روایات این است که «حسن نیت» را قید برای «طاعت» قرار داده‌اند.

همچنین مرحوم کلینی روایت می‌کند:

۱. عیسی بن عبدالله اشعری، بسیار مورد عنایت حضرت صادق علیه السلام بوده است و معلوم است که سرسلسله اشعریانی که بعد در قم روات و علما شده‌اند، ایشان بوده است.

۲. کافی؛ ج ۲، ص ۸۳ و ۸۴.

۳. همان: ص ۸۵.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ سَلَا الْجُعْفِيِّ قَالَ:
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ أَنْ يُطَاعَ اللَّهُ فَلَا يُعَصَى^۱؛

سلام جعفری گوید: از امام صادق عليه السلام در باره ایمان پرسیدم، فرمود: ایمان این است که: خدا اطاعت شود و نافرمانی نشود.

در اوایل مباحث فقه سیاسی گفته‌ایم که در قرآن کریم، ایمان، مساوی با اطاعت است؛ نه اینکه ایمان یک اعتقاد قلبی صرف باشد؛ لذا گفته‌ایم دو درجه برای ایمان وجود داد که یک ایمان به معنای ایمان قلبی است که در مقابل اسلام ظاهری _ اقرار به شهادتین _ است، و ایمان دوم، ایمان تسلیم و ایمان حقیقی است که بعد از ایمان، درجهٔ اسلام ابراهیمی است که در مقابل اسلام اعرابی [و ظاهری] است بنابراین، درجات اسلام و ایمان روی هم رفته چهاردرجه می‌شود به این ترتیب: اسلام اول [اسلام اعرابی]، ایمان اول [قلبی]، ایمان دوم [تسلیمی]، اسلام دوم [اسلام ابراهیمی]؛ بنابراین ایمان به این معنا، مساوی با عبادت خداست و هر دو طاعت خدایند.

همچنین مرحوم کلینی روایتی نقل می‌کند که این روایت، روایت مهمی است گرچه در سند آن، عمرو بن شمر عن جابر وجود دارد؛ اما بسیاری از روایاتی که عمرو بن شمر عن جابر است، واقعا روایات صحیح المضمون و با قرائن قوی بر صحت آن است. ما سخنی در اصل تضعیف عمرو بن شمر و جابر داریم؛ و آن اینکه بسیاری از این تضعیفات، مبتنی بر غلو بوده است، درحالی که بسیاری از روایاتی که اینها نقل می‌کنند، غلو نیست منتهی در آن روزگار امامت درست تبیین نشده بود و مقامات امامان برای مردم درست جا نیافتاده بود، لذا خیلی از روایاتی که مربوط به علم امامت و احاطهٔ امامت بر امور جهان و ولایت تکوینی امامت است را غلو به حساب می‌آوردند و بر مبنای اینکه اینها روایت اینچنینی نقل می‌کردند، آنها را تضعیف کرده‌اند؛ لذا در اصل تضعیفشان جای بحث وجود دارد که در اینجا در صدد بحث رجالی نیستیم؛ لکن با توجه به مضمون قوی این روایت و تأیید این مضمون به روایات صحیح دیگر، اطمینان به صدور آن حاصل می‌شود. این روایت مفصل است، ابتدا موضع شاهد را بیان می‌کنیم و سپس روایت را به طور کامل بیان می‌کنیم؛ زیرا روایت مهمی است و اگر بخواهیم روایت جامعی که در آن تفسیر تشیع و ولایت اهل بیت آمده باشد معرفی کنیم، این روایت است:

«لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ أَتْقَاهُمْ وَأَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ يَا جَابِرُ وَاللَّهِ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَمَا مَعْنَابَرَاءُ مِنَ النَّارِ»^۱؛

زیرا عبادت، «ما یُتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ» است؛ لذا می فرماید: مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ.
اکنون روایت را از ابتدا می خوانیم:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ لِي يَا جَابِرُ أَيَكْفِيكَ مِنَ انْتِحَالِ الشَّيْعِ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ فَوَاللَّهِ مَا شِيعْنَا إِلَّا لِمَنِ اتَّقَى اللَّهَ وَأَطَاعَهُ وَمَا كَانُوا يُعْرِفُونَ يَا جَابِرُ إِلَّا بِالتَّوَضُّعِ وَالتَّخَشُّعِ وَالْأَمَانَةِ وَكَثْرَةِ ذِكْرِ اللَّهِ وَالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ وَالْبِرِّ بِالْوَالِدَيْنِ وَالتَّعَاهُدِ لِلْجِيرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَأَهْلِ الْمُسْكِنَةِ وَالْغَارِمِينَ وَالْأَيْتَامَ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَكَفِّ الْأَلْسُنِ عَنِ النَّاسِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَكَانُوا أَمْنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِي الْأَشْيَاءِ. قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا نَعْرِفُ الْيَوْمَ أَحَدًا بِهَذِهِ الصِّفَةِ. فَقَالَ: يَا جَابِرُ لَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ، حَسْبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ أُحِبُّ عَلِيًّا وَأَتَوَلَّاهُ ثُمَّ لَا يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا؟ فَلَوقَالَ إِنِّي أُحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ، فَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام، ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَلَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ شَيْئًا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ، لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ، أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ أَتْقَاهُمْ وَأَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ، يَا جَابِرُ وَاللَّهِ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَمَا مَعْنَابَرَاءُ مِنَ النَّارِ وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيُّ وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ وَمَا نَسْأَلُ وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ»^۲؛

جابر گوید: امام باقر عليه السلام به من فرمود: ای جابر! آیا کسی که ادعای تشیع می کند، او را بس است که از محبت ما اهل بیت دم زند؟ به خدا شیعه ما نیست، جز آنکه از خدا پروا کند و او را اطاعت نماید، ای جابر! ایشان شناخته نشوند، جز با فروتنی و خشوع و امانت و بسیاری یاد خدا و روزه و نماز و نیکی به پدر و مادر و مراعات همسایگان فقیر و مستمند و قرضداران و یتیمان و راستی گفتار و تلاوت قرآن و بازداشتن زبان از مردم، جز از نیکی آنها، و آنها امانت نگهدار فامیل خویش باشند.

جابر گوید عرض کردم: یا ابن رسول الله! ما امروز کسی را دارای این صفات نمی شناسیم، فرمود: ای جابر! به راه های مختلف مرو، آیا برای مرد کافی است که بگوید، من علی عليه السلام را دوست دارم و از او

۱. همان؛ ص ۷۴ و ۷۵.

۲. انتحال به معنای ادعا است.

۳. کافی؛ ج ۲، ص ۷۴ و ۷۵.

پیروی می‌کنم، و با وجود این فعالیت دینی نکند؟! پس اگر بگوید: من رسول خدا ﷺ را دوست دارم - رسول خدا ﷺ که بهتر از علی (ع) است - سپس از رفتار او پیروی نکند و به سنتش عمل ننماید، محبتش به پیغمبر به او هیچ سودی ندهد. پس از خدا پروا کنید و برای آنچه نزد خداست عمل کنید، خدا با هیچکس خویشی ندارد، دوست ترین بندگان خدای عز و جل [و گرامی‌ترینشان نزد او] با تقواترین و مطیع‌ترین آنهاست.

ای جابر! به خدا جز با اطاعت به خدای تبارک و تعالی تقرب نمی‌توان جست. و همراه ما برات آزادی از دوزخ نیست و هیچ‌کس بر خدا حجت ندارد، هر که مطیع خدا باشد دوست ما و هر که نافرمانی خدا کند دشمن ماست، ولایت ما جز با عمل کردن به ورع به دست نیاید.

روایت به این مضمون متعدد است که دیگر به آنها متعرض نمی‌شویم. دسته سوم، روایاتی است که این مفهوم را مورد تأکید قرار می‌دهند که انبیا، برای آشنا ساختن مردم به عبودیت خدا مبعوث شده‌اند و کاری که آنها باید انجام دهند این است که مردم را با عبودیت خدا آشنا کنند. این روایتی که می‌خواهیم نقل کنیم، روایت بسیار مفصلی است که از لحاظ مضمون بسیار مهم است منتهی ما از این روایت مفصل، مقداری را نقل می‌کنیم:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا» ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ وَحَدَّهُ وَأَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ثُمَّ بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ عَلَى ذَلِكَ إِلَى أَنْ بَلَغُوا مُحَمَّدًا ص فَدَعَاهُمْ إِلَى أَنْ يَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا يَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَقَالَ «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ»^۱؛

خدای عزوجل، نوح (ع) را به سوی قومش مبعوث فرمود که: «خدا را پرستید و تقوایش پیشه کنید و اطاعت مرا نمایید» او هم ایشان را به خدای یگانه دعوت فرمود: تا عبادتش کنند و چیزی را با او شریک نسازند، سپس پیغمبران دیگر را بدین دعوت مبعوث فرمود، تا به محمد (ص) رسید، او هم ایشان را دعوت فرمود که: خدا را پرستند و چیزی را شریکش نسازند و فرمود: «از امور دین آنچه را خدا به نوح سفارش کرده بود و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم، برای شما مقرر کرد که دین را بپا دارید و در آن تفرقه می‌فکنید. دعوت شما بر مشرکین گرانست. خدا هر که را خواهد به سوی خود برگزیند و هر که بدو باز گردد، بسوی خویش رهبری کند».

این روایت تأکید دارد که تمام انبیا، برای دعوت به عبادت خدای متعال مبعوث شده‌اند.

جوهری‌ترین اصل در معارف دینی این است که خدا را به عنوان فرمانروا بشناسیم، نه به عنوان خالق تنها؛
 آنهایی که خدای متعال را به عنوان خالق تنها می‌شناختند، همان‌ها بودند که گفتند دستان خدا بسته است:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ دُيُّدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ»^۱؛

و یهود گفتند: «دست خدا (با زنجیر) بسته است.» دستان ایشان بسته باد! و بخاطر این سخن، از رحمت

(الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است؛ هرگونه بخواهد، می‌بخشد!

این اساسی‌ترین مفهوم این است و تمام دین از این یک اصل برمی‌خیزد که ما خدا را به عنوان فرمانروای
 واجب‌الطاعة بشناسیم؛ لذا مبحث حق الطاعة‌ای که در اصول مطرح می‌کنیم و استاد شهید مرحوم آقای صدر
 آن را مبنای مباحث اصولی قرار داده، حرف بسیار درست و اساسی است.